

نشریه ادب و زبان
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
دانشگاه شهید باهنر کرمان
سال ۱۸، شماره ۳۷، بهار و تابستان ۹۴

بررسی اسباب وزمینه های آرامش در مثنوی
(علمی - پژوهشی)*

دکتر کرم عبادی

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد لاهیجان

چکیده

آرامش، همان گوهر گرانبهائی است که با وجود رفاه نسبی و پیشرفت همه جانبه بشر در عرصه های گوناگون زندگی، همچنان دست نیافتنی می نماید و آرزوی بلندی است که در دل ها مانده است و البته تلاش آدمی در وصول به آن، همچنان ادامه دارد و اگر ما به عمق تکاپوی انسان نگاهی بیاندازیم، به نیکی در می یابیم که مقصود نهایی، چیزی نیست جز همان آرامش؛ بنابراین، ضروری است اسباب و زمینه های آن از دیدگاه های گوناگون مورد تحقیق قرار بگیرند، خاصه دیدگاه مولانا در مثنوی که ترجمانی است از کلمات نورانی انبیا و اولیای الهی. از این روی در این نوشتار، مهم ترین لوازم تحقق آرامش در مثنوی، به روش توصیفی و تحلیل محتوا بررسی شده است و نتایج بدست آمده، نشان می دهند که مولوی آرامش را امری درونی می داند و نه یک امر بیرونی، همچنان که منشأ زیبایی، جهان درون است نه برون و براین اساس، ایمان، خوش خویی، کودک، اخلاص، توکل، مصاحبت، قناعت، صداقت، خیال خوش، خواب، سفر، سماع، عشق از مهم ترین لوازم آن به شمار می روند. همچنین، اگر چه مولانا بارها در مثنوی دنیا را مورد نکوهش قرار داده، هرگاه زندگانی در این دنیا به منزله سفری برای تدارک توشه آخرت و رسیدن به حقیقت هستی و درک رمز و راز آفرینش و کمال و جمال حقیقی تلقی گردد، نه تنها در تقابل با آرامش آخرت نیست بلکه در طول و راستای آن قرار می گیرد.

* تاریخ ارسال مقاله: ۹۳/۲/۱۸

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۹۳/۱۲/۱۳

jkebadi@yahoo.com

نشانی پست الکترونیک نویسنده:

واژه های کلیدی: آرامش، ایمان، اخلاص، عشق، مثنوی.

۱- مقدمه

آرامش، همان گوهر گرانبهایی است که با وجود رفاه نسبی و پیشرفت همه جانبه بشر در عرصه های گوناگون زندگی، همچنان دست نیافتنی می نماید و آرزوی بلندی است که در دل ها مانده است و البته تلاش آدمی در وصول به آن، همچنان ادامه دارد و اگر ما به عمق تکاپوی انسان نگاهی بیاندازیم، به نیکی در می یابیم که مقصود نهایی، چیزی نیست جز همان آرامش چرا که: «در آدمی، عشقی و دردی و خارخاری و تقاضایی هست که اگر صد هزار عالم ملک او شود که نیاساید و آرام نیابد. این خلق به تفصیل در هر پیشه ای و صنعتی و منصبی و تحصیل نجوم طب و غیره ذلک می کنند و هیچ آرام نمی گیرند زیرا آنچه مقصود است، به دست نیامده است. آخر معشوق را دل آرام می گویند؛ یعنی که دل به وی آرام گیرد، پس به غیر او چون آرام گیرد؟ این جمله خوشی ها و مقصودها، چون نردبانی است و چون پاهای نردبان، جای اقامت و باش نیست؛ از بهر گذشتن است. خُتک او را که زودتر بیدار و واقف گردد تا راه دراز بر او کوتاه شود و در این پایه های نردبان، عمر خود را ضایع نکنند.» (مولوی، ۱۳۸۷: ۴۷)

یکی از رمز و رازهای اقبال عمومی به عرفان را هم می توان در آرامشی یافت که در وجود مبارک و باصفای اولیای الهی و پیران طریقت و نیز در سخنان گرم و دلنشین و انفاس قدسی آنان نهفته است این موضوع در عصر حاضر و بخصوص در جوامع صنعتی که بشر با فاصله گرفتن از مبانی دینی و اعتقادی و ارزش های اخلاقی و معنوی، با نوعی سردرگمی، نگرانی، اضطراب و دلهره مواجه شده، اهمیتی شایان پیدا کرده است، به نحوی که حتی عرفان های نوظهور و کاذب هم مجاللی یافته اند که بساط خود را بگسترانند تا آرامشی ولو سطحی و گذرا، برای سیل مشتاقان آرامش و آسودگی خاطر ایجاد نمایند و این، در حالی است که عرفان اسلامی با بهره گیری از معارف قرآن مجید و احادیث شریفه و بیان عارفان وارسته که ترجمانی از همان حقایق ناب هستند، این ظرفیت را دارد که جامعه بشری را به آرامش واقعی و پایدار برساند. بنابر این، ضروری است که مفهوم آرامش و اسباب آن شناخته گردد و راهکارهای مناسب ارائه شوند و این، همان هدفی است که این تحقیق با

بهره مندی از اندیشه های بلند عارفان وارسته و بخصوص مولوی، در مقام بررسی و تحلیل آن است.

۱-۱- بیان مسئله

آسایش و آرامش زندگی، حلقه مفقوده انسان امروزی است که با وجود پیشرفت همه جانبه در عرصه های گوناگون، از وصول به آن باز مانده و در اضطراب و نگرانی عمیقی فرورفته و در نتیجه، از سعادت و کمال واقعی خود بسی دور مانده است. حال باید دید که معنای واقعی آرامش زندگی چیست و چگونه می توان به آن رسید و سرچشمه خوشی ها و ناخوشی ها کدام اند و آیا آرامش زندگی دنیوی و اخروی، در تقابل با یکدیگرند یا اینکه در یک راستا قرار دارند؟ این سؤالات و پرسش های دیگری از این دست، ایجاب می نماید که دیدگاه های مختلف مورد بررسی دقیق قرار گیرند، بویژه دیدگاه مولانا در مثنوی شریف. در یک نگاه اجمالی از منظر این اندیشمندان وارسته، نیک پیداست که مواردی همچون ایمان، خوش خویی، کودک، اخلاص، توکل، مصاحبت، قناعت، صداقت، خیال خوش، خواب، سفر، سماع، عشق را می توان در تحقق آسایش و آرامش زندگی بسیار تأثیرگذار و منشأ اثر دانست.

۱-۲- پیشینه تحقیق

با وجود اینکه غالب متون ادبی و اخلاقی و عرفانی، مانند کشف الاسرار میبیدی، نفحات الانس مولانا جامی، رساله قشیریه، اللمع فی التصوف ابونصر سراج، مصباح الهدایه کاشانی، مرصاد العباد نجم رازی، آثار محیی الدین ابن عربی، خواجه عبدالله انصاری، غزالی، سنایی، عطار، حافظ، شروح متعدد مثنوی مولوی و همچنین اندیشمندان معاصر در مقالات متعدد خود، کم و بیش به موضوع پرداخته اند و از آن جمله است: «جایگاه آرامش در عرفان و معنویت گرایی جدید» از محمد حسین کیانی، مجله کتاب نقد، شماره ۴۵ «آرامش و تشویش خیال» از هادی و کیلی و نیره گودرزی، «مجله سوره اندیشه»، شماره ۷۰-۷۱، «راهکارهای ایجاد آرامش روانی در زندگی از منظر روایت» از علی احمد پناهی، مجله معرفت، شماره ۷۵۴ و «نقش ایمان و عرفان در آرامش روانی» از عبدالعظیم کریمی، مجله اصلاح و تربیت، شماره ۲۳ و...، هیچ کدام از آنها برای اهداف مورد نظر، کافی و وافی به نظر نرسیدند و اثری که مستقلاً تحت عنوان موضوع تحقیق

انجام گرفته باشد، مشاهده نگردید و بر این اساس و با توجه به اهمیت آسایش و آرامش در زندگی از دیدگاه مولانا در مثنوی، به نظر می رسد که موضوع قابل پرداختن باشد.

۱-۳- اهمیت و ضرورت تحقیق

از آنجایی که هر انسانی بدنبال یافتن راهی است که با پیمودن آن بتواند به سعادت و نیک بختی حقیقی و ابدی و سرمدی نائل آید و این مهم تنها در حصول آسایش و آرامش مطلوب امکان پذیر است، ضروری است که اسباب و لوازم مؤثر در تحقق آن از دیدگاه های گوناگون مورد بررسی و پژوهش قرار بگیرند و در این راستا، دیدگاه مولانا در مثنوی به عنوان ساده ترین و پر مایه ترین شعر مولانا که در عین حال متعالی ترین شعر عرفانی در تمام تاریخ به شمار می آید، از جایگاه رفیع و ممتازی برخوردار است.

۲- بحث

آرامش که در لغت به معنای آرمیدن، فراغت، راحت، آسایش، طمأنینه، سکینه، صلح و آشتی، ایمنی، امنیت، سکون است (معین، ۱۳۷۷: ۴۰)، در عرفان اسلامی، با واژه «سکینه» مترادف است و آن، آرامشی است که سالک پس از طی عقبات سلوک، در دل خود حس می کند، به طوری که در مقابل همه قضا و بلاهای عالم وجود، آرامش می یابد و این حالت، پس از قطع مراحل و مقامات طریقت و آشنایی با امور نهانی و عوالم غیبی دست دهد و آن، حالتی کسبی نیست بلکه توفیق الهی است و نشان آن، بخشندگی عظیمی است که اگر همه مال دنیا را به کافری بخشد و یا جمیع نعمت های عقبی را به مؤمنی بخشد، بر آنان منتی ننهد و در خود نیز ناراحتی حس نکند. (گوهرین، ۱۳۷۶، ج ۶: ۲۹۳)

از دیدگاه مولانا در مثنوی، آرامش یک امر درونی است و نه بیرونی و بنابراین به عقیده او، طلب کردن کاخ های مجلل و دژهای مجهز از نادانی است زیرا تا درون، آباد نباشد، بهترین کاخ ها نیز برای آدمی، زندانی بیش نخواهد بود. برای همین است که گاه می بینی که شخصی در گوشه مسجد، ساده و بی آرایه و در کمال خوشی و آرامش در نشسته اما فرد دیگری را می بینی که در باغی مصفا و مجلل، اخم آلود و ناکام کز کرده است:

آن یکی در کنج مسجد مست و شاد و آن دگر در باغ، تُرش و بی مراد

(مثنوی، ۳۴۲/۶)

همچنین، مولوی در مثنوی، به حکایتی اشاره می کند که در آن، یکی از صوفیان برای انبساط روحی، در باغی نشست و به مراقبه مشغول شد. مردکی فضول که از حالت مراقبه او دلتنگ و بی حوصله شده بود، رو به صوفی کرد و گفت: چرا خوابیده ای؟ برخیز و درختان و گیاهان سرسبز باغ را تماشا کن. صوفی گفت: همه زیبایی ها، در دل آدمی است و هر چه زیبایی در این دنیا است، تماماً انعکاسی است از آن، اما عامه مردم گمان می دارند که جلوه های مظاهر دنیوی، ذاتی است؛ پس، شیفته و مفتون آن می شوند لیکن وقتی که حجاب دنیوی واپس رود، بدین حقیقت واقف شوند.

مأخذ حکایت مزبور، روایت ذیل است که شیخ عطار در تذکره الاولیاء، در شرح حال رابعه عدویه نقل می کند: وقتی، در فصل بهار، در خانه شد و سر فرو برد. خادمه گفت: یا سیده، بیرون آی تا صنع بینی. گفت: تو، باری در آی تا صانع بینی. شَغَلْتَنِي مُشَاهَدَةُ الصَّانِعِ عَنْ مُطَالَعَةِ الْمَصْنُوعِ. «تماشای صانع، مرا از مطالعه مصنوع به خود سرگرم داشت.» شمس نیز در مقالات خود چنین آورده است: صوفی ای را گفتند: سر برآر اَنْظُرِ اِلَى اَثَارِ رَحْمَةِ اللهِ. (زمانی، ۱۳۷۸: ۴۰۲، ۴۰۱)

مولانا در این فصل از مثنوی شریف، به این نکته مهم اشارت می کند که منشأ زیبایی، جهان درون است نه برون و زیبایی و جمال جهان خارج، جلوه ای است از عالم دل.

باغ ها و سبزه ها در عین جان بَرُ بُرُون، عکسش چو در آبِ روان
باغ ها و میوه ها اندر دل است عکسِ لطفِ آن بر این آب و گل ست
(مثنوی، ۱۳۶۳/۴ و ۱۳۶۵)

۲-۱-ایمان

ایمان که اعتقاد و باور قلبی به حق تعالی و رستاخیز و فرشتگان و کتب آسمانی و پیامبران الهی است، بدون تردید، در میان عوامل مؤثر در تحقق آرامش، از برجستگی خاصی برخوردار است و دل ها جز با یاد خدا آرام نمی گیرند: «اَلَا بِذِكْرِ اللهِ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ» (رعد: ۲۸) و از این روی، مولانا ایمان را امری عظیم می داند اما نه ایمان ظاهری و زبانی بلکه ایمانی که با تصدیق دل همراه باشد؛ ایمانی که در آن هیچ گونه شک و شبهه و شایبه و خللی راه نیابد و با صدق و اخلاص و تسلیم توأم باشد. چنین ایمانی، غذای جسم و جان انبیاء و اولیاء است و آنها به وسیله همین ایمان توانسته اند شیطان نفس را به قبول

اسلام و تسلیم به اوامر و نواهی الهی و دارند و از آفات او مصون مانند . هر کس را این گونه ایمان نباشد، باید بار دیگر، ایمان تازه کند و بکوشد تا با مجاهدت فراوان و بذل و جود بسیار بر حقیقت آن که انجامش لقا و اتصال و رستگاری ابدی است، برسد (گوهرین، ۱۳۷۶، ج ۲: ۲۳۶)

تازه کن ایمان نه از گفت زبان ای هوا را تازه کرده در زبان
تا هوا تازه است ایمان تازه نیست کین هوا جز قفل آن دروازه نیست
(مثنوی، ۱/ ۱۰۷۸ و ۱۰۷۹)

۲-۲- تقوی

تقوا را سپر ساختن و پرهیز کردن معنا کرده‌اند، پرهیز از معاصی، رغبت به طاعت، دور بودن از هر چه که خدای تعالی آن را منع کرده است و نزدیک شدن به هر چه که او به آن دعوت کرده است، دانسته‌اند و به پیروی از قرآن کریم، تقوا را مهم‌ترین زاد و توشه سالک به شمار آورده‌اند: «تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى» (بقره، ۱۹۳) و با استناد به حدیثی از پیامبر اکرم (ص) که در آن فرمود: «بر تو باد تقوا که آن مجموع همه خیرهاست.» (میبیدی، ۱۳۷۱ ج ۲: ۴۰) همچنین، تقوا را در بردارندهٔ جمیع مقامات و شامل همهٔ اعمال مقربین و ابرار و اصل تمامی احوال در آغاز و انجام سلوک شمرده‌اند و تقوا را نهایی نیست. (سراج طوسی، ۱۳۸۲: ۳۰۰) اهمیت تقوا نزد صوفیه تا بدان پایه است که آن را راهی دانسته‌اند که به مشاهدهٔ حق می‌رسد و گفته‌اند کسی که تقوا و مراقبه، میان او و خدا حکم نکند، هرگز به کشف و مشاهده دست نمی‌یابد. (لاجوردی، ۱۳۸۷، ج ۱۶: ۶۱-۶۰)

اما در مثنوی، تقوی به عنوان بزرگ‌ترین رکن و اصل و اساس و درگاه خاص ارباب سلوک و بالاترین و برترین مقامات، مایهٔ حیات و خیرات و نیکی‌ها، گشایش ابواب رحمت و مهم‌ترین توشهٔ فلاح و رستگاری که پیروزی نهایی و رسیدن به نعمت جاودانه و بهشت رضوان و در نتیجه آرامش حقیقی است. (گوهرین، ۱۳۷۶، ج ۳: ۱۸۴)

کار تقوا دارد و دین و صلاح که از او باشد بدو عالم فلاح
(مثنوی، ۲۶۴/۶)

از آنجا که آرامش حقیقی، وقتی به کمال خود می رسد که انسان در مقام قرب الهی قرار بگیرد، پرهیزکاران در بوستان ها و چشمه هایی در جایگاه راستی نزد مالکی توانا هستند، که به تعبیر مولوی، همه صدیقان در آنجا با نشاط و طراوت اند: «انَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهْرٍ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ». (قمر / ۵۵ - ۵۴)

مقعد صدقی که صدیقان در او جمله سرسبز و شاد و تازه رو

(همان، ۵۱۷/۴)

شخص متقی، سراپای وجودش سرشار از آرامش، ایمان و یقین، مهر، محبت، عشق، صفا، نوعدوستی، ایثار و گذشت، صبر و حلم، تواضع و فروتنی، اخلاص و خلوص نیت، صدق و راستی است. اخلاق و عمل پرهیزکاران نیک، دلشان صاف و پاک، عبادتشان خالصانه، قرآن را با صدای خوش و باحضور دل و تدبیر درمعانی آن تلاوت می نمایند یا به نیکویی سخن می گویند و یا خاموش اند، با قناعت زندگی می کنند و اهل نماز و زکات، ذکر و راز و نیاز با محبوب و معشوق خویش اند و در واقع متقیان، همان نیکان و نیکوکاران هستند و به تعبیر کلام نورانی مولای متقیان حضرت علی (ع)، اهل فضائل اند.

(نهج البلاغه، ص ۴۰۲)

۲-۳- اخلاص

اخلاص و یکرنگی و پاک ساختن دل و جان از آلودگی های این جهان ناپایدار و گذرا و رهایی از تعلقات، یعنی صفای اخلاص و پرستش خالصانه، عامل مهم دیگر آرامش و آسایش ابدی و جاودانه است، چنانچه به بندگان امر نشده است مگر اینکه حق تعالی را مخلصانه عبادت کنند. «وَمَا أَمْرًا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» (بینه: ۵)

در مثنوی، سعادت و آرامش و آسایش انسان در اخلاص است و رنگ اخلاص و

صدق و تقوی و یقین تا ابد برای عبادت کنندگان باقی خواهد ماند:

کار اخلاص است و خالص بودن است در پی اخلاص و صدق آسودن است
رنگ صدق و رنگ تقوی و یقین تا ابد باقی بود بر عابدین

(زمانی، ۴۵، ص ۱۲۰)

۲-۴- خوشخویی

خوش خویی هم عاملی بس مهم و تأثیر گذار است و لذا خدای تعالی، پیامبران خود را برای این فرستاد که به ایشان بگویند چگونه گوهر دل را که حقیقت آدمی است، در بوتۀ ریاضت و مجاهدت قرار دهند و اخلاق ذمیمه را که مایه اصلی کدورت و تیرگی اوست، از دل بزدایند و به اخلاق حمیده و سجایای پسندیده زینت بخشند تا از صفات نقص، پاک و به صفات کمال آراسته شود و به طور کلی روی از دنیا بگرداند و به سعادت واقعی خود که معرفت حق تعالی و مشاهده جمال ربوبی است، برسد.

خوی خوش، صفت سید پیغامبران و فاضل ترین اعمال صدیقان و ثمره مجاهده متقیان و ریاضت متعبدان و دری است گشاده به سوی نعیم جنان و جوار رحمان. (غزالی، ربع سوم، ۱۳۷۱: ۱۱۲) اقوال و افعال پسندیده و اخلاق حمیده، درهای بهشت اند. هر راحت و خوشی که به آدمی می رسد، از اقوال و افعال پسندیده و اخلاق حمیده می رسد. (نسفی، ۱۳۷۷: ۳۲۰) و مولوی هیچ شایستگی و لیاقتی را در جهان، بهتر از نیک خویی و اخلاق خوب ندیده است و به عقیده او، هر کس که خوش اخلاق باشد، نجات می یابد و به آرامش می رسد:

من ندیدم در جهان جست و جو هیچ اهلیت به از خوی نکو
هر که را خوی نکو باشد، برست هر کس کو شیشه دل باشد، شکست

(مثنوی، ۸۱۰/۲ و ۸۱۶)

۲-۵- همسر

در نگرش عرفانی، زن پرتوی از جمال خداوندی و مرکز تجلی صفات الهی است و مرد با دوست داشتن زن، در حقیقت به خدای خود عشق می ورزد و این خود مهم ترین عامل اشتیاق و دلدادگی و محبت و صفای زندگی خانوادگی و از اسباب تحقق، استحکام و تداوم آن است. نیکلسون (شارح مثنوی مولانا) در این باره، بحث مستوفی و دلپذیری را بدین گونه طرح کرده است: زن، عالی ترین نوع جمال دنیوی است ولی جمال دنیوی چیزی جز تجلی و انعکاس صفات الهی نیست... شاعر، پرده ظاهر را به کنار می زند و در زن، جمال جاودانی را مشاهده می کند و او را مُلهم و مراد عشق می بیند و طبیعت ذاتی زن را واسطه ای تلقی می کند که از طریق آن، جمال خود را متجلی می سازد و به

خلاقیت می پردازد. ابن عربی حتی پای فراتر نهاده، می گوید: از کامل ترین تصور وجود خداوند، کسانی بهره دارند که حق را در زن نظاره می کند. از این جهت، زن مرکز تجلی الهی است و می تواند با نیروی حیات بخش اشعه آن، یکی باشد. (زمانی، ۱۳۷۸، ۶۳۷/۱)

ازدواج با مراعات ادب، مایه انس و الفت و آرامش و آسایش، شوق عبادت، دوری از شهوات، حفظ دین، مجاهدت و ریاضتی بزرگ و فاضل ترین عبادت است. ابوسلیمان دارانی (از مشایخ بزرگ صوفیه) از اینجا گفت: «جفت شایسته، از دنیا نیست که از آخرت است؛ یعنی که تو را فارغ دارد تا به کار آخرت پردازی و اگر تو را ملالتی در مواظبت عبادت پدید آید... و از عبادت باز مانی، دیدار و مشاهده و انس و آسایشی در دل آرد که آن قوت باز آید و رغبت طاعت بر تو تازه گردد.» (میبدی، ۱۳۷۱، ۶۱۴/۱)

مولانا در مثنوی، با استناد به آدم و حوا(ع)، به عنوان مثالی از جنس زن و مرد، نیاز مردان و زنان را به کدیگر امری طبیعی معرفی می نماید:

چون پی یَسْکُنْ إِلَیْهَاش آفرید کی تواند آدم از حوا بُرید؟

(مثنوی، ۲۴۲۶/۱)

مصراع اول، اشارت است به آیه ۱۸۸ از سوره اعراف: هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا... «اوست خدایی که همه شما را از یک تن بیافرید و از او نیز همسرش را بنهاد تا به او آرام گیرد...» (زمانی، ۱۳۷۸، ۴۳۵ و ۴۳۶)

۲-۶- کودک

کودک، تحفه آسمانی و گلی از گلستان بهشت و نعمتی گرانبهاست که مایه روشنی دیدگان پدر و مادر و سرور و شادی و خیر و برکت خانواده است و همچون چشمه ای جوشان با آبی زلال و مصفا که باغ وجود پدر و مادر از آن سبز و خرم می گردد و تازگی و نشاط می یابد و به آرامشی وصف ناپذیر می رسد:

تا ز فرزند، آب این چشمه شتاب می رود سوی ریاض مام و باب تازه می باشد ریاض والدین گشته جای عینشان زین هر دو عین

(مثنوی، ۳۵۸۷/۶ و ۳۵۸۸)

۲-۷- توکل

توکل، از عالی ترین مقامات عرفانی و از عوامل مؤثر آرامش است؛ مراد از توکل، واگذار کردن امور است به وکیل جهان هستی، حضرت حق تعالی. حافظ معتقد است که سالک باید تلاش خود را نادیده بگیرد و کارها را به دوست واگذارد زیرا آنچه از عنایت حق ساخته است، از تلاش سالک بر نمی آید:

تکیه بر تقوا و دانش در طریقت کافری است راهرو گر صد هنر دارد توکل

بایدش

و:

کار خودگر به خدا باز گذاری حافظ ای بسا عیش که با بخت خدا داده کنی

(یثربی، ۱۳۸۱: ۱۹۵)

و از این جهت، مولوی در مثنوی توصیه می نماید که: این قدر در اندیشه معاش نباش و دل بدان مسپار زیرا مایه زندگی و معاش، کاستی نمی گیرد؛ تو فقط ملازم درگاه حق باش و بدیهی است که ملازمان درگاه حق، در آرامشی پایدار به سر می برند:

بر دل خود کم نه اندیشه معاش عیش، کم نآید، تو بر درگاه باش

(مثنوی، ۱۶۲/۲)

۲-۸- همنشینی

از دیگر عوامل و اسباب نیل به آرامش، همنشینی و مصاحبت با نیکان است، چنان که مولانا می فرماید دوستان را در دل رنج ها باشد که آن به هیچ دارویی خوش نشود، نه به خفتن، نه به گشتن، و نه به خوردن، الا به دیدار دوست که «لِقَاءِ الْخَلِيلِ شِفَاءُ الْعَلِيلِ»^(۱) فیه مافیه: (۲۴۵)

نگاهی گذرا به شرح حال بزرگان عرفان و تصوف، عمق این تأثیر را به خوبی نشان می دهد و در این رابطه، زندگی محیی الدین ابن عربی، شاهد مناسبی است بر این مدعا: شیخ محیی الدین ابن عربی، مشهور به «الشیخ الاکبر»، صوفی، فقیه و عارف فاضل، به راستی از شگفتی های تبار انسانی، از نوادر ایام و غنائم اعصار است و در میان سالکان طریقت و جویندگان حقیقت و شائقان به زهد و خلوت، یگانه است که بدون شک، در تاریخ زهد و تصوف و عرفان اسلامی، کسی در فزونی دانش، وسعت اطلاعات، کثرت اساتید و مشایخ

و تعداد تألیفات و تصنیفات به پایه و مایه وی نمی رسد. او در هر زمان و مکانی که از وجود و حضور استادی آگاهی یافته، با ذوق و شوق به سویش شتافته است؛ در اثر این تلاش و تکاپو است که موفق شده است تا محضر استادان عالی مقامی را درک کند و با مشایخ و نیکان بسیاری ملاقات نماید و از برکات انفاسشان بهره مند گردد.

(جهانگیری، ۱۳۷۵: ۹۸، ۹۷)

پیر طریقت، خواجه عبدالله انصاری، نیز از مصاحبت مادری مهربان و نیک سیرت برخوردار بوده؛ چنان که گوید: «به شب، در چراغ حدیث نوشتمی. فراغت نان خوردن نبود. مادر من، نان پاره لقمه کرده بودی و در دهان من نهادی، در میان نوشتن.» (جامی، ۱۳۷۵: ۳۳۸) همچنین او با مشایخ و پیران بسیاری، از جمله شیخ ابوالحسن خرقانی، ملاقات نموده و در اثر مصاحبت و مجالست با او، از وجود مجازی خود رسته و به حق پیوسته است. وی در آثار به‌آد ماندنی خود، این دیدار تاریخی با مراد و مرشد خویش را به زیبایی و نیکویی تمام توصیف نموده: «عبدالله، مردی بود بیابانی، می رفت در طلب زندگانی، رسید به شیخ ابوالحسن خرقانی و یافت چشمه آب زندگانی؛ چندان بخورد که از خود گشت فانی، نه عبدالله ماند، نه خرقانی. پس چه ماند؟ اگر داری دانی! او گنجی بود نهانی و کلید آن گنج، در دست ابوالحسن خرقانی.» (خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۶۸: ۴۳)

و خود مولانا در صحبت شمس تبریزی، عارف پر آوازه ایرانی، بود که توانست مراحل سیر و سلوک عرفانی را طی نماید و به کمال شایسته خود برسد. صحبت شمس و عطار و سنایی، تأثیر شگرفی در شعر مولانا گذاشت. مثنوی، ساده ترین و پر مایه ترین شعر مولانا که در عین حال متعالی ترین شعر عرفانی در تمام تاریخ به شمار می آید، سفرنامه روح انسانی است در بازگشت به مبدأ؛ بازگشت حماسه آمیزی که حکایت و شکایتی، رمز انگیزه آن است. (زرین کوب، ۱۳۷۱: ۲۵۹) و از این جهت است که مولوی، توفیق مصاحبت یاران راستین را ارج نهاده و مغتنم می شمارد:

چون بیابی صحبت صدیق را پس غنیمت دار آن توفیق را

(مثنوی، ۷۱۳/۴)

۲-۹- سکوت

فضیلت خاموشی، بسیار است؛ با آنچه در آن جمع همت است و دوام وقار و فارغ شدن برای عبادت و ذکر و فکر. بر اثر خاموشی و سکوت، جوهر روح آدمی، فراوان رشد می کند. سخن را در سینه حفظ کردن، خود ریاضتی است سازنده و تقویت کننده روح و عقل و لذا عارف حقیقی، با آنکه رازها در دل دارد، خاموش وساکت است:

لب خموش و دل پر ز آوازا	بر لبش قفل است و در دل رازها
رازها دانسته و پوشیده اند	عارفان که جام حق نوشیده اند
مهر کردند و دهانش دوختند	هرکه را اسرار کار آموختند

(مثنوی، ۵/ ۲۲۳۸ تا ۲۲۴۰)

حضرت رسول اکرم (ص) می فرماید: «مَنْ صَمَتَ نَجَا» (فروزانفر، ۱۳۷۰: ۲۱۹)؛ یعنی هرکس خاموشی گزیند، نجات یافت و نیز از آن حضرت روایت شده: «چون مؤمنی خاموش و با وقار بیند، به وی نزدیک گردید که وی بی حکمت نباشد.» (غزالی، ۱۳۵۲: ۴۷۲) در کتاب اللّمع ابونصر سراج (از عرفای بزرگ و ملقب به طاووس الفقرا)، از حضرت علی (ع) نقل شده: همه خیر در چهار چیز است و یکی از آنها، صمت و خاموشی است. (سراج، ۱۳۸۲: ۷۲)

۲-۱۰- صدق و راستی

عامل دیگر، صدق و راستی و پرهیز از دروغ است. چنان که حق تعالی در قرآن کریم، مؤمنان را به تقوای الهی و همشینی با راستگویان فرا می خواند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» (توبه، ۱۱۹). در مثنوی، صدق، میزان حق و باطل و ترازوی صفات رحمانی و شیطانی است و سالک باید صادق باشد تا به بیداری و آرامش رسد:

راستی ها دانه دام دل است	در حدیث راست، آرام دل است
آن چنان که تشنه آرامد به آب	دل بیارامد به گفتار صواب

(مثنوی، ۲/ ۶، ۲۷۳۶/۴۲۷۶)

و بدین گونه است که وعده های حقیقی و راستین، دلپذیر می شوند؛ یعنی، وعده های صادق، موجب آرامش و اطمینان قلب می شود ولی وعده های دروغین، موجب پریشانی

و اندوه و بی قراری می گردد. وعده مردم بزرگوار و با کرامت، به مانند گنج روان است ولی وعده های نا اهل و ناشایسته، رنج روان است؛ یعنی، سبب کدورت و گرفتگی روح می شود.

وعده ها باشد ، مجازی تاسه گیر وعده ها باشد ، حقیقی دل پذیر
 وعده نااهل شد، رنج روان وعده اهل کرم، نقد روان
 (مثنوی، ۱۸۰/۱ و ۱۸۱)

۲-۱۱- خیال خوش

یکی دیگر از اسباب تحقق آرامش، داشتن خیالات خوش است و به تعبیر مولوی، اگر انسان، خیالات خوش و زیبایی داشته باشد، نیرو و توان می گیرد ولی اگر انسان، دارای خیالات پریشان و ناپسند باشد، وجود او همانند شمع آب می شود.

گر خیالاتش بُود صاحب جمال آدمی را فربهی هست از خیال
 می گدازد همچو موم از آتشی ور خیالاتش نماید ناخوشی
 (همان، ۵۵۶/۲-۵۵۷)

اگر حق تعالی، تو را در میان مار و عقرب، با خیالات خوب مشغول بدارد ، مار و عقرب با تو انس میگیرند زیرا که خیال تو، در واقع کیمیایی است که مس را به طلا تبدیل می کند. حتی صبر که ذاتاً تلخ است، بر اثر خیال خوب و خوش، شیرین و لذت بخش می شود زیرا در آن حال، خیال رهایی از بند غم و گرفتاری پدید آمده است:

کآن خیالت کیمیای مس بود مار و کژدم مر تورا مونس بُود
 کآن خیالات فرج پیش آمدست صبر، شیرین از خیال خوش شدست
 (همان، ۵۹۹/۲-۵۶۰)

۲-۱۲- خواب

خداوند، خواب را به گونه ای قرار داده که اندیشه را از دو جهان قطع می کند و در نتیجه، انسان به آرامش و سکون می رسد:

خواب را یزدان بدان سان می کند کز دو عالم فکر را بر می کند

چنان که در آیه ۹ سوره نَبَأ می فرماید: وَ جَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُباتًا. «خواب را مایه آرامش شما ساختیم.» «سُبات» از «سَبَت» (=بریدن)، از آن رو به معنی خواب آمده که تمام فعالیت های روزانه آدمی در خواب قطع می شود؛ چنان که مولانا هم خواب را موجب محو خواطر و اشتغالات روزانه و فراغت از دنیای بیداری می شمرد:

فارغان از حکم و گفتار و قصص می رهند ارواح، هر شب زین قفص
نی، خیال این فلان و آن فلان نی، غم و اندیشه سود و زیان

(همان، ۳۸۹/۱ و ۳۹۱)

۲-۱۳- قناعت

«قناعت (که) آرام دل بود، به وقت نایافتن آنچه دوست داری» (قشیری، ۱۳۷۴: ۲۴۱)، از عوامل دیگر آرامش به شمار می رود و مولانا معتقد است که راه حصول بینایی و روشنی چشم و دل آدمی، در قناعت و ترک حرص و طمع است:

با طمع کی چشم و دل روشن شود؟ هر کرا باشد طمع، الکن شود
در نیابد نکته ای در گوشِ حرص صد حکایت بشنود مدهوشِ حرص
(مثنوی، ۵۸۴/۲ - ۵۷۹)

بنابراین، راز مهم گرانقدری انسان در قناعت است؛ برای مثال، تا صدف، قانع نباشد و از قطرات باران به چند قطره اکتفا نکند، هرگز درونش پر از مروارید نمی گردد.

تا صدف قانع نشد، پُر دُر نشد کوزه چشم حریصان، پر نشد
(همان، ۲۱/۱)

۲-۱۴- سفر

سفر نیز در تأمین آسایش و آرامش انسان، عاملی بس مهم است. در سفر، جاهل، عالم می گردد، غمگین، شاد می شود و منقبض، انبساط می یابد. سفر، مخزن گنج اسرار ربانی و مایه کمال و دانش و ادب و عبرت، معرفت یاران و تجربه روزگاران بوده و خوی های پنهان، گشاده گردد و صحت و غنیمت به دست می آید. چنان که در حدیث شریف آمده که: «سافروا تصحوا و تغنموا.» (فروزانفر، ۱۳۷۰: ۷۶) «سفر کنید تا تندرست مانید و غنیمت

یابید» و لذا صوفیان در باب سفر، تأکید فراوانی دارند و سفر ظاهر را مقدمه وصول به سفر باطن می دانند:

سافروا کی تغنموا برخواندند شادمانه سوی صحرا راندند
(مثنوی، ۵۳۳/۳)

۲-۱۵- سماع

سماع، عبارت است از وجد و سرور و پایکوبی و دست افشانی صوفیان، منفرداً یا جمعاً با آداب و تشریفاتی خاص و حالتی است که بر اثر هیجانات عاطفی، و غلیان و خروش درونی و شور و وجد باطنی عارفان راه معرفت و سالکان طریق حقیقت و واصلان به کعبه وحدت دست می داده و گاه و بیگاه آنها را وا می داشته که از خواست خود برخاسته و بی خود از خود خویشتن، در هر زمان و مکان، دست بیفشانند و تن بچرخانند و پای بر زمین بکوبند. سماع، بریدن از خویش و پیوستن به اوست و این، عین آرامش و سکون است. (فرهمند، ۱۳۸۸: ۲۳، ۲۲) و باز گفته اند: سماع، آرام دل عاشقان و سرور سینه صادقان و غذای جان سایران و دوی درد سالکان است. (کاشانی، ۱۳۸۲: ۱۳۷-۱۳۶)

مولانا از طرفداران جدی سماع است و پس از ملاقات با شمس تبریزی، بیشتر روزگار خود و پیروانش در سماع و رقص و غزل خوانی گذشته است و اغلب غزلیات که با آهنگ موسیقی زمان ساخته شده است، توصیف مجالس سماع و برکات حاصل از آن است و معتقد است که صوفی در اثر سماع، از تعلقات دنیا و اشتغالات آن آزاد می شود و به شکرانه این آزادی است که به رقص و پایکوبی می خیزد. (گوهرین، ۱۳۷۶: ۶: ۳۴۶)

بی درد چو گرد از میان برخیزی رقص آن نبود که هر زمان برخیزی
دل پاره کنی از سرجان برخیزی رقص آن باشد کز دو جهان برخیزی

(همان : ۳۳۰)

مولانا، سماع را غذای روح عاشقان حق و باعث جمعیت خاطر سالک می داند، چنانکه در دیوان کبیر می فرماید:

دانی سماع، چه بود؟ صوت «بلی» شنیدن از خویشتن بریدن، با وصل او رسیدن
دانی سماع، چه بود؟ بی خود شدن زهستی اندر فنای مطلق، ذوق بقا چشیدن

اصولاً مثنوی مولانا از بانگ نی شروع می شود و آن همه آوازاها که در شش مجلد آن پنهان است، از این بانگ نی و آن مجلس سماع برخاسته است. آوایی است سرمدی و نوایی است بهشتی که واماندگان و مهجوران آن حدیقه الهی را هنوز پس از طی قرون و اعصار متمادی، از شنیدن آن سرخوشی ها و شادکامی ها دست می دهد. (همان: ۳۴۸)

این افتتاح مثنوی با حکایت نی، در عین حال معرف شور و شوق فوق العاده ای است که مولانا به موسیقی دارد. علاقه به موسیقی در وجود او، به قدری بارز است که هم در غزلیاتش انعکاس آن هست و هم در آداب ذکر مولویه (زرین کوب، ۱۳۶۹: ۳۰۴)

۲-۱۶ در حال زیستن

یکی دیگر از الزامات عالی تر روان و آرامش زندگی، تاکید بر زمان حال است. در گذشته آینده زیستن، هدر دادن زمان حال است و لذتی را که زمان حال می تواند به ما بدهد، فدا کرده ایم. این زمان و این مکان حاضر است که تنها واقعیت موجود و در دسترس ماست که بر آن کنترل داریم و نه گذشته و آینده. زیستن در زمان حاضر، به معنی هشیار بودن از «زمان حال» و «ارزش لحظه بودن» و غنیمت شمردن آن است، به این معنی که این زمان حال، لغزنده و از دست رفتنی است؛ لذا باید غنیمت شمرده شود و ما جز این لحظه، چیز دیگری در اختیار نداریم. حافظ هشدار می دهد قبل از آنکه فرصت از دست برود، بهتر است که بدان بیاویزیم و از آن سود بجوییم:

زمان خوشدلی دریاب و دُر یاب که دائم در صدف گوهر نباشد

(یثربی، ۱۳۸۱: ۱۳۹)

خواجه عبدالله انصاری در تأیید همین نظریه می گوید:

دیروز که گذشت باز نیاید، فردا را اعتماد نشاید، لحظه را دریاب که دیری نپاید. مولانا، گرفتاری های روحی انسان را ناشی از زندگی در گذشته و آینده می داند و آرامش را در زیستن در زمان حال جست و جو می کند:

فکرت از ماضی و مستقبل بود چون از این دورست مشکل حل شود

(همان: ۱۴۳)

و از این روست که در اندیشه مولوی، صوفی «ابن الوقت» خویش است و فرصت را از دست نمی دهد و «فردا گفتن» را از شرایط سلوک نمی داند بلکه از لحظه لحظه زندگی در پیمودن منازل و مراحل معنوی، بهره می جوید:

صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق نیست فردا گفتن از شرط طریق

(مثنوی، ۱/۱۳۳)

۲-۱۷- عشق

به عقیده عارفان، عشق بزرگ ترین سرور مزالهی است و در هر مذهب و مسلک حقی، زاینده عشق است و به جز بنای محبت، هیچ بنایی خالی از خلل نیست. هر چه بر بنیان عشق و محبت استوار باشد حقیقت است و هر چه غیر آن است، وسوسه و قیل و قال و مایه تفرقه و جنگ و جدال است. به قوه جاذبه عشق است که عارف از قید هستی رهایی می یابد به دریای فقر و نیستی اتصال پیدا می کند؛ یعنی مستغرق در عالم وصال می شود. مولانا عبدالرحمان جامی گوید: «...اگر عشق نبود، ظاهر نشدی آنچه ظاهر شده است زیرا که حقایق اشیا، صور تجلیات اوست؛ پس وی در هر مرتبه از آن مراتب، اگر مفقود بودی، ظاهر نشدی... و آنچه ظاهر شده است، از عشق ظاهر شده است.» حاصل آنکه به قول جامی، در عالم وجود، جز عشق چیزی نیست؛ یعنی به عقیده صوفی، هستی، عشق است و بس:

در کون و مکان هیچ نبینم جز عشق پیدا و نهان هیچ نبینم جز عشق

حاشا که ز سر عشق غافل ماند چون درد و جهان هیچ نبینم جز عشق

(اشعه اللمعات جامی به نقل از غنی، ۱۳۶۶: ۳۲۶ و ۳۲۷)

و اما عشق و محبت، نسخه اختصاصی مولانا است برای درمان همه دردها و آلام بشری؛

کافی و شافی است و آرام بخش دل و جان سالکان:

از محبت دردها صافی شود از محبت دردها شافی شود

باش ای عشق خوش سودای ما شادای طیب جمله علت های ما

ای دواى نخوت و ناموس ما ای تو افلاطون و جالینوس ما

هر که را جامه ز عشقی چاک شد او ز حرص و عیب کلی پاک شد

(همایی، ج ۲: ۷۹۳)

۲-۱۸-آرامش دنیا و آخرت در مثنوی

هر چند مولوی بارها در مثنوی، دنیا را مورد نکوهش بسیار قرار می دهد و بشر را به ترک دنیاپرستی فرا می خواند اما نه اینکه ترک دنیا، مستلزم رهبانیت باشد. زن و مال و فرزند، خود به تنهایی عبارت از دنیا نیست. تعلق شدید و حصر توجه به آنها، مفهوم دنیایی است که باید آن را ترک کرد. آنچه در طلب کمال و در جست و جوی لقای به رب باید از آن گذشت، کانون خانواده و کسب و معاش نیست بلکه تعلق است که وسوسه و سوءظن و تزلزل در راه دوست ایجاد می کند و آدمی را به فساد می کشاند. دنیایی را که به بند کشنده انسان است، چشم او را از شهود آیات حق فرو می بندد، عمر را به غفلت می دهد و او را از اندیشه به تعالی و ارزش واقعی باز می دارد، باید ترک کرد. رهایی از آنچه رهرو را از تسلیم به جاذبه اشتیاق، بازگشت به مبدأ و اتصال به حق مانع شود، ضرورت دارد. (جعفری، ۱۳۶۶، ج ۱: ۵۰۸)

بنابراین، اگر بهره های دنیایی، چون غذا و مسکن و پوشاک و نکاح و...، در جهت رسیدن به کمالات والای انسانی و وصول به حق باشد، نه تنها مذموم نیست بلکه شرط راه آخرت است، تا چه رسد به لذت علم و لذت انس با خدای تعالی و نیز پاکی و صفای جوهر دل که از ترک معاصی حاصل شود و از جمله باقیات صالحات است که حق عز و جل فرموده است: «وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ». (کهف/۴۶) «و ماندنی های نیکو، بهتر است نزد پروردگار تو». (غزالی، ۱۳۵۲: ۷۰) پس اگر مال و ثروت را برای دین و طبق دستور دینی مالک شوی، این همان مالی است که پیامبر (ص) درباره آن گفته است: «نعم المال الصالح للرجل الصالح». (فروزانفر، ۱۳۷۰: ۱۱) چه نیکوست مال شایسته برای بنده شایسته.

مال را کز بهر دین باشی خمول نعم مال صالح خواندش رسول

(مثنوی، ۱/۹۸۴)

بنابر این، راه اعتدال این است که هم به معاش مشغول شود و هم به معاد اما مقصود و هدف باید معاد و آخرت باشد و برای همین، ضروری است که آداب کسب و کار را مراعات کرد تا زمینه ساز شخصیت متعالی انسان باشد و از آن جمله، فراگیری علم و دانش کسب است تا در حرام نیفتد و همچنین هر روز بامداد، نیت های نیکو در دل تازه بکند که

به بازار می رود تا روزی خود و عیال خویش بدست آورد و از خلق بی نیاز باشد و در طمع را ببندد و شفقت و و نصیحت و امانت با خلق نگاه دارد و قدرت و فراغتی بدست آورد که به خدای پردازد و همه اینها، از اعمال آخرت باشد و چون انسان ها در این جهان در سفر هستند و مسافران باید به یکدیگر یاری رسانند، نیت بکنند که به بازار می روم تا به مسلمانی، راحتی برسانم و به کاری مشغول شود که مردم بدان نیازمندند و اینکه در بازار از ذکر و تسبیح و یاد خدا غافل نباشد و از مجلس علم و ورد با مداد و نماز و مناجات نیز باز نماند و خود را از شبهه دورنگه دارد و حساب خود را در معامله درست بکند و انصاف را مراعات نماید که در این صورت، از صدیقان خواهد بود. (ر.ک: کیمیای سعادت: ۲۸۷ - ۲۷۹ و نیز احیاء علوم الدین، ربع دوم: ۱۷۰ به بعد)

چنان که نجم رازی گوید: «چون بازرگانی راستگوی و با امانت، بدین شرایط و آداب قیام نماید، با هر قدمی که در سفر بردارد و هر معامله ای که انجام می دهد و هر رنج و مشقتی که ببیند و هر آسایش و راحتی که از مال او به کسی برسد، به حق تعالی نزدیک تر می گردد. و اگر در عین حال به ذکر اوراد و احوال نیز قیام نماید، نور علی نور باشد و شایسته است حداکثر تلاش خود را به کار ببندد تا با خاطری آسوده و فارغ از هر گونه دل بستگی، به این سرای فانی، عازم سرای باقی و منزل ابدی خود گردد.» (رازی، ۱۳۷۱: ۵۲۷)

بنابراین، از دیدگاه مولوی، اگر دنیا و تعلقات آن انسان را شیفته خود بسازد و سبب دوری از حق گردد، نکوهیده و مذموم است و در تقابل با آخرت قرار می گیرد ولی چنان چه زندگانی در این دنیا، به منزله سفری برای تدارک توشه آخرت و رسیدن به حقیقت هستی و درک رمز و راز آفرینش و کمال و جمال حقیقی تلقی گردد، نه تنها در تقابل با آرامش آخرت نیست بلکه در طول و راستای آن قرار می گیرد و این، همان چیزی است که مولوی در مثنوی، از دنیا و آخرت نشان داده و همگان را به سوی آن فرا می خواند.

بنابراین، دنیای آرمانی مولوی، همچون دنیای پرهیزکاران و تقوای پیشگان، سرشار از آرامش ایمان و یقین، مهر، محبت، عشق، صفا، نوع دوستی، ایثار و گذشت، صبر و حلم، تواضع و فروتنی، اخلاص، صدق و راستی، پاکی روح و یکدلی و یکرنگی بود، تمام ملک دنیا را به اهل دنیا واگذاشته و از همه باز آمده، تنها غلامی ملک عشق و محبت بی زوال را اختیار کرده بود و به تعبیر میبیدی در کشف الاسرار، «دل از محبت دنیا و سر از طمع عقبی

خالی کرده ، نه دنیا و نه اهل دنیا را با او پیوندی ، نه با عقبی او را آرامی.» (مبیدی، ۱۳۷۱: ۲۴۲/۳)

ملک دنیا تن پرستان را حلال ما غلام ملک عشق بی زوال
(مثنوی، ۴۴۲/۶)

۳- نتیجه گیری

از دیدگاه مولانا در مثنوی، آرامش ، یک امر درونی است و نه بیرونی. در میان عوامل مؤثر در تحقق آرامش، بدون تردید، ایمان و اعتقاد و باور قلبی به حق تعالی و رستاخیز و فرشتگان و کتب آسمانی و پیامبران الهی، از برجستگی خاصی برخوردار است و دل ها جز با یاد خدا آرام نمی گیرند. همچنین است اخلاص ، و پرستش خالصانه و ازدواج که با مراعات ادب ، سبب وجود فرزند صالحی است که مایه سرور و شادی و خیر و برکت خانواده و سربلندی و عزت جامعه است و نیز مایه انس و الفت و آرامش و آسایش ، شوق عبادت ، دوری از شهوات ، حفظ دین ، مجاهدت و ریاضتی بزرگ و فاضل ترین عبادت است. همنشینی و مصاحبت با نیکان، عامل مهمی در نیل به آرامش است و از این روی مولوی، توفیق مصاحبت یاران راستین را ارج نهاده و مغتنم می شمارد . خوش خوبی نیز در تحقق آرامش، عامل تعیین کننده ای است و لذا خدای تعالی، پیامبران خود را برای این فرستاد که به ایشان بگویند چگونه گوهر دل را که حقیقت آدمی است، در بوتۀ ریاضت و مجاهدت قرار دهد و اخلاق ذمیمه را که مایه اصلی کدورت و تیرگی اوست، از دل بزدايد و به اخلاق حمیده و سجایای پسندیده زینت بخشد .

توکل نیز که از عالی ترین مقامات عرفانی است ، از مهم ترین عوامل آرامش و آسایش انسان به شمار می رود و آن ، اعتماد قلب است بر خداوند تعالی، بی آنکه از فقدان علل و اسباب طبیعی، پریشانی و اضطرابی بر متوکل عارض شود. عامل دیگر، صدق و راستی و پرهیز از دروغ است و سالک باید صادق باشد تا به بیداری و آرامش برسد و از این جهت است که سخن مشایخ طریقت، موجب آرامش خاطر مردم می شود. وعده های صادق نیز موجب آرامش و اطمینان قلب می شوند. خداوند، خواب را به گونه ای قرار داده که اندیشه را از دو جهان قطع می کند و در نتیجه، انسان به آرامش و سکون می رسد و

همچنین است داشتن خیالات خوش که به تعبیر مولوی، اگر انسان، خیالات خوش و زیبایی داشته باشد، نیرو و توان می گیرد و به آرامش می رسد.

قناعت نیز از عوامل دیگر آرامش به شمار می رود و راه حصول بینایی و روشنی چشم و دل آدمی، در قناعت و ترک حرص و طمع است و کسانی که کار جهان را آسان می گیرند، زندگی را با آرامش سپری می کنند و دچار دردسرهای بی حاصل نمی شوند. سفر نیز در تأمین آسایش و آرامش انسان، عاملی بس مهم و سماع که آرام دل عاشقان و سرور سینه صادقان و غذای جان سایران و دوی درد سالکان است.

یکی دیگر از الزامات عالی تر روان و آرامش زندگی، تأکید بر زمان حال است و مولانا، گرفتاری های روحی انسان را ناشی از زندگی در گذشته و آینده می داند و آرامش را در زیستن در زمان حال جست و جو می کند. و سرانجام اکسیر عشق و محبت که برای درمان همه دردها و آلام بشری کافی و شافی است و آرام بخش دل و جان سالکان. همچنین از دیدگاه مولوی، اگر دنیا و تعلقات آن، انسان را شیفته خود سازد و سبب دوری از حق گردد، نکوهیده و مذموم است و در تقابل با آخرت قرار می گیرد ولی چنان چه زندگانی در این دنیا به منزله سفری برای تدارک توشه آخرت و رسیدن به حقیقت هستی و درک رمز و راز آفرینش و کمال و جمال حقیقی تلقی گردد، نه تنها در تقابل با آرامش آخرت نیست بلکه در طول و راستای آن قرار می گیرد و این همان چیزی است که مولوی در مثنوی، از دنیا و آخرت نشان داده است و همگان را به سوی آن فرا می خواند.

فهرست منابع

۱- قرآن کریم.

۲- نهج البلاغه حضرت علی (ع). (۱۳۷۹). ترجمه محمد دشتی. تهران: مؤسسه

فرهنگی انتشاراتی شاکر.

۳- خواجه عبدالله انصاری. (۱۳۶۸). رسائل جامع خواجه عبدالله انصاری. با

مقدمه و شرح حال کامل به قلم حاج سلطان حسین تابنده گنابادی. چاپ چهارم،

تهران: صالح.

۴- جامی، نورالدین عبدالرحمن. (۱۳۷۷). نفحات الانس من حضرات القدس.

چاپ سوم، تهران: انتشارات اطلاعات.

۵- جعفری، محمد تقی. (۱۳۶۶). تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی. تهران: انتشارات

اسلامی.

۶- جهانگیری، محسن. (۱۳۷۵). محیی الدین ابن عربی، چهره برجسته عرفان

اسلامی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

۷- خواجه حافظ شیرازی، مولانا شمس الدین محمد. (۱۳۷۱). دیوان. به کوشش

دکتر خلیل خطیب رهبر. چاپ دهم، تهران: صفی علیشاه.

۸- نجم رازی. (۱۳۷۱). مرصاد العباد. تصحیح محمد امین ریاحی. تهران: علمی و فرهنگی.

۹- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۱). پله پله تا ملاقات خدا. تهران: علمی و فرهنگی.

۱۰- (۱۳۶۹). ارزش میراث صوفیه. چاپ ششم، تهران: امیر کبیر.

۱۱- زمانی، کریم. (۱۳۷۸). شرح جامع مثنوی معنوی. چاپ هشتم، تهران: انتشارات

اطلاعات.

۱۲- ابونصر سراج طوسی. (۱۳۸۲). اللّمع فی التصوف. ترجمه مهدی مجتبی. تهران:

اساطیر.

۱۳- غزالی، امام محمد. (۱۳۷۱). احیاء علوم الدین. ترجمه مؤید الدین خوارزمی.

چاپ سوم، تهران: علمی و فرهنگی.

۱۴- (۱۳۵۲). کیمیای سعادت. تصحیح احمد آرام. تهران: انتشارات کتابخانه

مرکزی.

- ۱۵- غنی، قاسم. (۱۳۶۴). **تاریخ تصوف در اسلام**. تهران: زوار.
- ۱۶- فروزانفر، بدیع الزمان. (۱۳۷۰). **احادیث مثنوی**. تهران: امیر کبیر.
- ۱۷- فرهمند، محمد. (۱۳۸۸). «**سماع مولوی وقاعده حرکت در آن**»، عرفان. شماره نوزدهم، سال پنجم.
- ۱۸- قشیری، ابوالقاسم. (۱۳۷۴). **رساله قشیریّه**، با توضیحات و استدراکات بدیع الزمان فروزانفر. چاپ چهارم. تهران: علمی و فرهنگی.
- ۱۹- عزالدین محمود کاشانی. (۱۳۸۲). **مصباح الهدایه و مفتاح الکرامه**. تصحیح عفت کرباسی و محمدرضا برزگر. تهران: زوار.
- ۲۰- گوهرین، سید صادق. (۱۳۷۶). **شرح اصطلاحات تصوف**. تهران: زوار.
- ۲۱- لاجوردی، فاطمه. (۱۳۸۷). «**تقوا**»، دائره المعارف بزرگ اسلامی. زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی. تهران: انتشارات مرکز دائره المعارف بزرگ اسلامی.
- ۲۲- معین، محمد. (۱۳۷۷). **فرهنگ فارسی معین**. چاپ هشتم، تهران: امیر کبیر.
- ۲۳- مولوی، مولانا جلال الدین محمد. (۱۳۸۷). **فیه ما فیه**. با تصحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر. تهران: آگاه.
- ۲۴- (۱۳۸۱). **مثنوی معنوی**. به اهتمام توفیق سبحانی. چاپ سوم، تهران: روزنه.
- ۲۵- رشیدالدین میبدی، ابوالفضل. (۱۳۷۱). **کشف الاسرار و عده الأبرار**. به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت. چاپ پنجم، تهران: امیر کبیر.
- ۲۶- نسفی، عزیزالدین. (۱۳۷۷). **کتاب الانسان الکامل**. چاپ چهارم، تهران: طهوری.
- ۲۷- همایی، جلال الدین. (بی تا). **مولوی نامه**. تهران: آگاه.
- ۲۸- یشربی، یحیی. (۱۳۸۱). **آب طربناک (تحلیل موضوعی دیوان حافظ)**. تهران: آفتاب توسعه.